

به نام خدا




من و باغ و گياهان



سینا و سارا خیلی خوشحال بودند، چون قرار بود به باغ عموی شان بروند. آن‌ها قبل از ظهر به باغ رسیدند. باغ عمو مثل همیشه سرسبز بود. بچه‌ها عمو را در حالی که داشت داخل سینی عدس پاک می‌کرد، دیدند. هر دو با شادی به سمت عمو دویدند و سلام کردند. عمو آن‌ها را بوسید و گفت: «بچه‌ها دوست دارید همین حالا به باغ برویم تا با گیاهان آشنا شوید.» سینا و سارا گفتند: «بله عموجان!» عمو به آن‌ها چند دانه عدس داد و گفت: «پس راه بیفتید.»

من و باغ و گیاهان





بعضی از درخت‌ها میوه دارند. میوه‌ها رنگ و شکل‌شان با هم فرق می‌کند.

بعضی از درخت‌ها میوه ندارند.


گل‌ها، رنگ‌ها و بوهای مختلف دارند.

بعضی از گیاهان بوته‌ای هستند.

قارچ‌ها بوته ندارند و از زمین می‌رویند.

خدای مهربانم، چه میوه‌های رنگارنگی آفریدی!
به خاطر این میوه‌های رنگارنگ از تو ممنونم.





برگ‌های درخت‌ها با هم فرق می‌کنند.

بعضی از گیاهان به دور
درخت‌ها می‌پیچند.

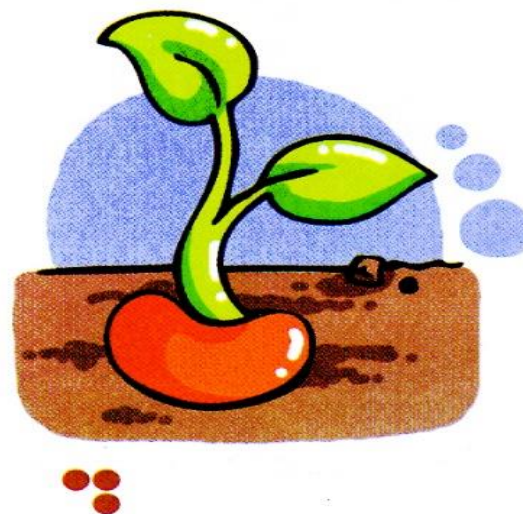
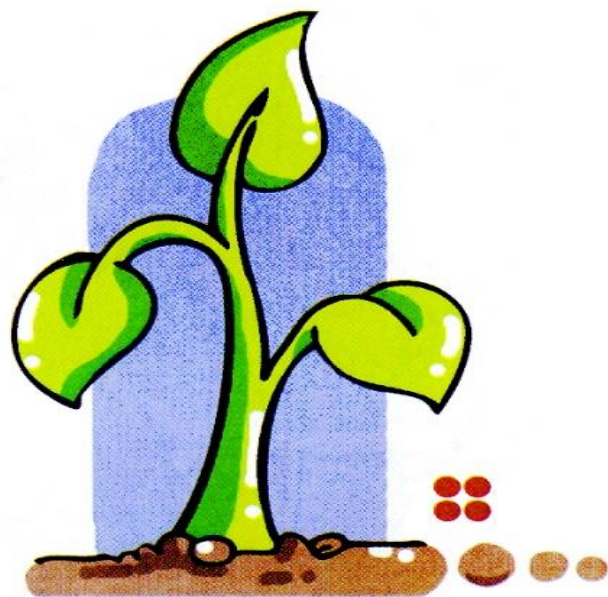
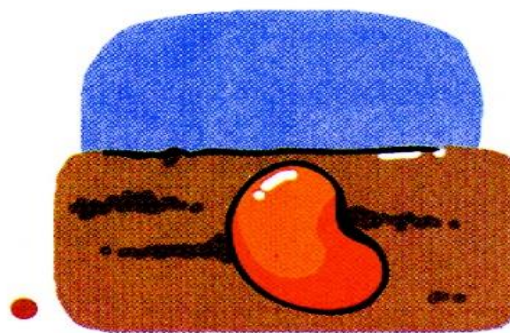
بعضی از سبزیجات روی زمین رشد می‌کنند و
ریشه بعضی از سبزیجات خوراکی هستند.



عمو با دست کمی خاک را برداشت و از بچه‌ها خواست عدس‌هایشان را آن‌جا بکارند. عمو پرسید: «بچه‌ها می‌دانید حالا دانه‌هایمان به چه چیزی نیاز دارند؟» سارا گفت: «آب»، سینا گفت: «نور خورشید». سارا گفت: «عمو جان حالا چه اتفاقی برای دانه‌های عدس می‌افتد؟» عمو گفت: «دانه‌ها خیلی زود ریشه درمی‌آورند، ریشه‌ها آب و غذا را از خاک می‌گیرند، این طوری گیاه شما رشد می‌کند و جوانه می‌زند.»



ظهر بود و بچه‌ها گرسنه بودند؛ برای همین به خانه برگشتند. سینا گفت: «به‌به! چه بوی خوبی! ماما چه غذایی پخته‌اید؟» ماما گفت: «عدس پلو، پسر م.» عمو گفت: «سینا جان، عدس دانه‌ی خوراکی و خوش‌مزه و مفید است.» سینا گفت: «من هم اسم چند دانه‌ی خوراکی دیگر را می‌دانم، نخود، لوبیا و ماش. تازه، دانه‌ی لوبیا باید مثل دانه‌ی عدس در خاک کاشته شود تا بتوانیم لوبیاهای بیش‌تری داشته باشیم.» عمو لپ سینا را کشید و گفت: «آفرین به تو! درست گفتی.»



من و باغ و گیاهان



نازنینم، می‌توانی چند دانه شبیه
به دانه‌های زیر پیدا کنی و بچسبانی؟





بچه‌ها بعد از خوردن ناهار، دست عمو
را گرفتند و با او زیر درخت
میوه رفتند. سینا گفت:
«عموجان، داستان رشد
این درخت را برایمان
تعریف کن»، عمو گفت:

«این درخت اول یک دانه بود بعد تبدیل
به نهال کوچک شد با چند برگ کوچک.
بعد رشد کرد و بزرگ‌تر شد، در فصل
بهار شکوفه‌های قشنگی داد و بعد
شکوفه‌ها میوه شدند.» سارا گفت: «عمو،
پس درخت‌ها مثل عدس‌های ما به خاک،
آب و نور خورشید نیاز دارند تا رشد کنند؟»
عمو گفت: «بله دخترم.»



من و باغ و گیاهان



کم کم پر از برگ‌های سبز و قشنگ می‌شود .



درخت سیب اول یک نهال کوچک است .



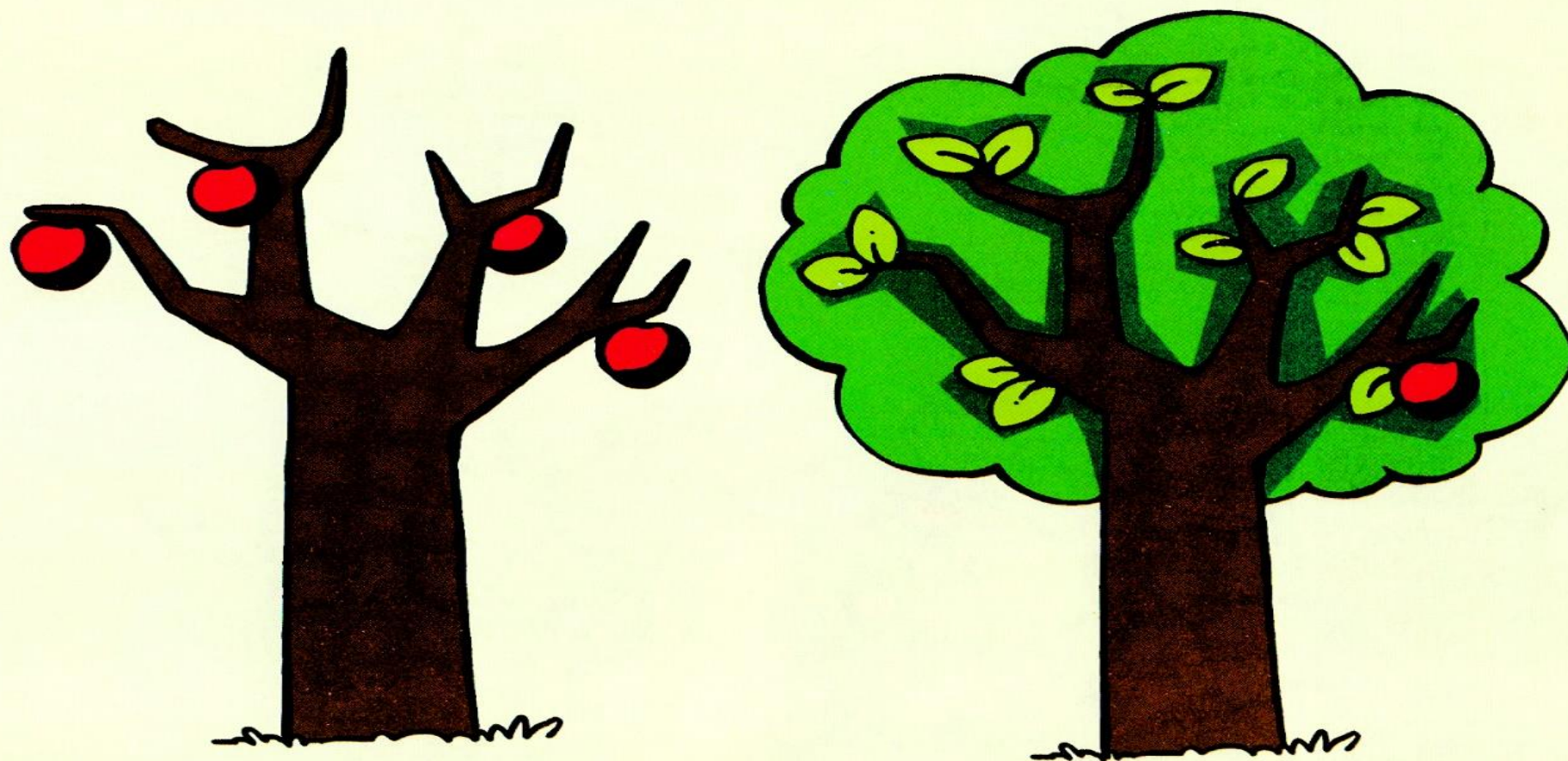
درخت رشد می‌کند
و بزرگ‌تر می‌شود و شکوفه
می‌دهد.



شکوفه‌ها تبدیل
به میوه می‌شوند، میوه‌های
زیبای خوش‌رنگ بزرگ و
خوش‌مزه می‌شوند.



کوچولوی نازم، به نظر تو هر درخت چه چیزهایی کم دارد؟ می توانی آن ها را کامل کنی؟

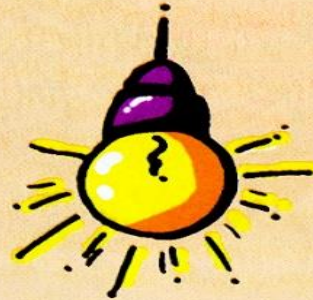


من و باغ و گیاهان

درخت های پر از شکوفه، خیلی زیبا هستند. من این همه زیبایی را دوست دارم.
خدایا، به خاطر آن ها از تو ممنونم.



کودک نازنینم، می‌دانی درخت‌ها و گیاه‌ها برای رشد به چه چیزهایی نیاز دارند؟
نشان بده و دور آن‌ها خط بکش.



بچه‌ها با عمو در باغ قدم می‌زدند. عمو گفت: «بچه‌ها برگ درختان خیلی با هم فرق می‌کند. برگ درخت کاج سوزنی است.» سینا برگی از زمین برداشت و گفت: «بعضی برگ‌ها کوچک هستند.» عمو لبخند زد و گفت: «بعضی از برگ‌ها بزرگ هستند! حتی رنگ برگ درخت‌ها باهم فرق می‌کند.»



سینا به درخت‌ها نگاه می‌کند و می‌پرسد:
«عمو، همه‌ی درخت‌ها میوه دارند؟»
عمو می‌گوید: «نه پسر. بعضی درخت‌ها مثل
سپیدار و چنار میوه ندارند.»
عمو مقداری پسته، بادام و گردو به بچه‌ها
می‌دهد. سارا می‌پرسد: «عمو، این آجیل‌های
خوش‌مزه هم درخت دارند؟»
عمو خندید:
«چرا که نه. پسته، بادام و گردو درخت
دارند و خیلی برای ما مفید هستند.»

من و باغ و گیاهان



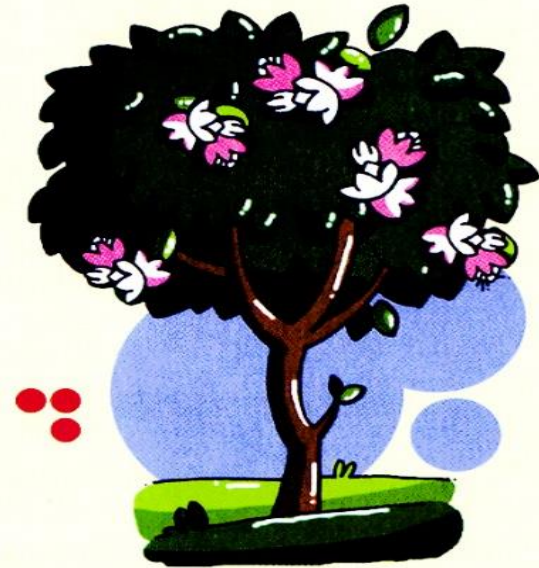
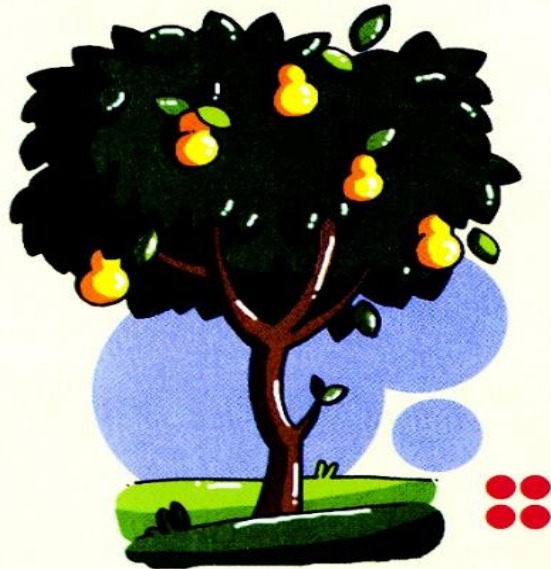
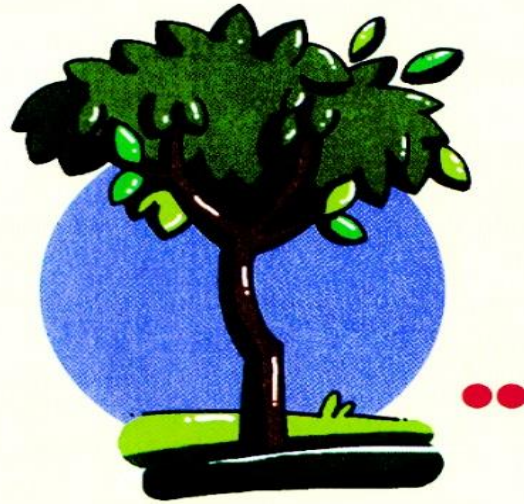
عزیزم، با کمک بزرگ‌تره‌هایت چند تا برگ جمع کن، روی آن‌ها رنگ بزن. بعد برگ رنگی را روی کاغذ بگذار.
حالا تصویر چند تا برگ رنگی قشنگ در کتابت داری.

من و باغ و گیاهان

۲۰



کوچولوی من، می توانی داستان این درخت را بگویی؟



عمو دست سارا و سینا را گرفت و از آن‌ها خواست تا چشم‌هایشان را ببندند و با او بیایند. بعد از مدتی، عمو با خنده گفت: «حالا می‌توانید چشم‌هایتان را باز کنید.» سارا با تعجب گفت: «وای چه هندوانه بزرگی!» سینا گفت: «این جا را ببین، در این باغچه طالبی و گوجه‌فرنگی هست.» عمو خم شد و چند دانه توت‌فرنگی برای بچه‌ها چید و گفت: «عزیزان من، بعضی از گیاه‌ها بوته‌ای هستند.»

من و باغ و گیاهان



خدایا، چه قدر جالب است که گیاهان مختلفی آفریده‌ای. بعضی‌ها بوته‌ای و بعضی‌ها درختی هستند؛ به من کمک کن تا از گیاهان به خوبی مراقبت کنم.

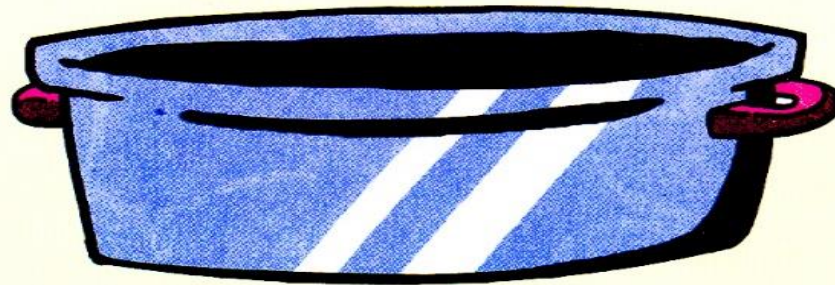


عمو بچه‌ها را به باغچه‌ی سبزیجات برد. با بیل زمین را کند و از زیر زمین، پیاز و سیب‌زمینی درآورد و به سینا و سارا نشان داد و به آن‌ها گفت: «بچه‌ها بعضی گیاهان بوته ندارند و زیر زمین رشد می‌کنند.» سارا یک کاهو و یک کلم از روی زمین چید و گفت: «این کاهو و کلم هم بوته ندارند، اما روی زمین هستند.» عمو سرش را تکان داد و گفت: «آفرین درست است!»

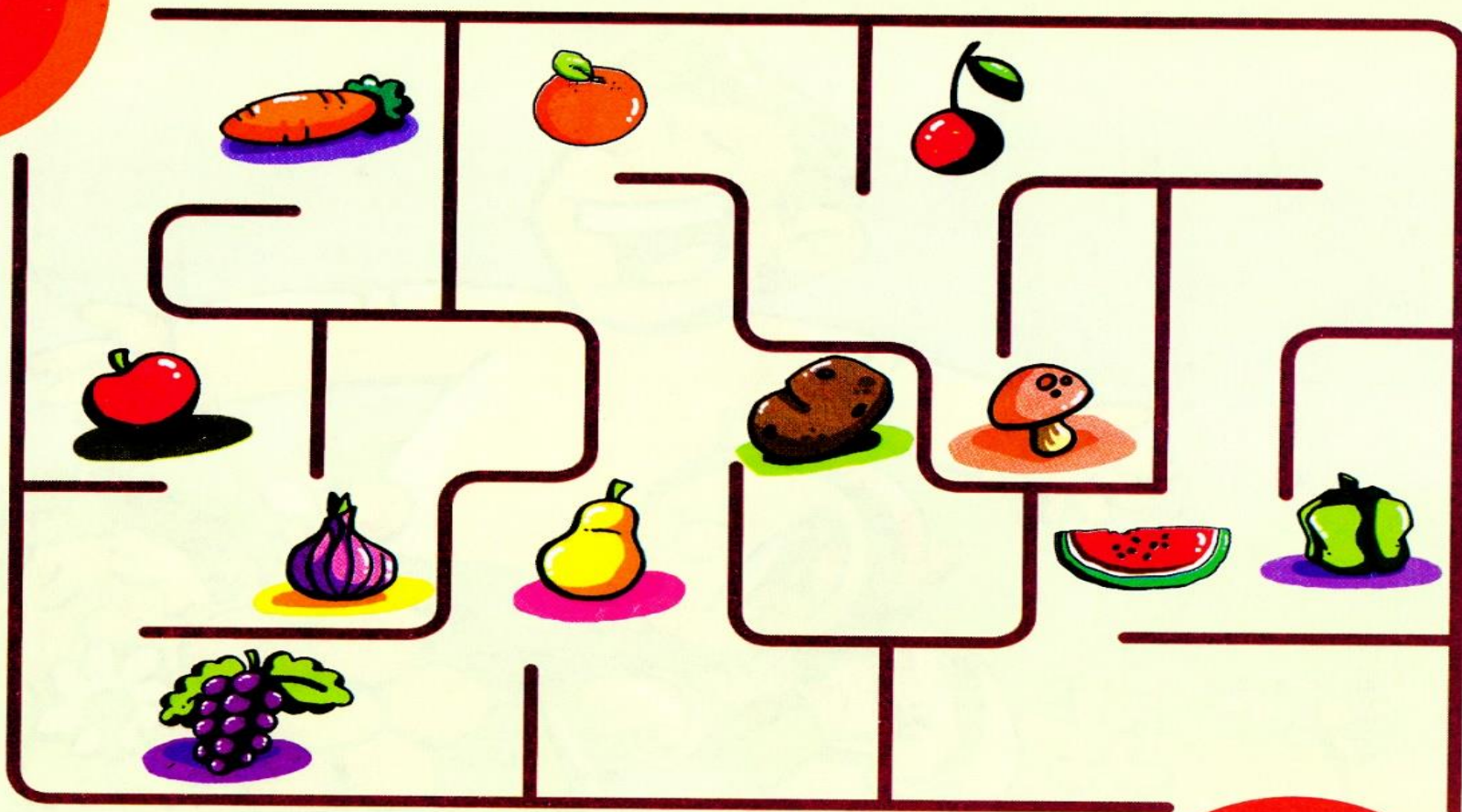
من و باغ و گیاهان



سارا و سینا می‌خواهند یک سوپ سبزیجات خوش‌مزه درست کنند.
کمک‌شان می‌کنی تا سبزیجات را پیدا کنند؟ حالا آن‌ها را در قابلمه بگذار.



دلبندم، می‌توانی میوه‌ها را به این کوچولو نشان دهی؟ حالا میوه‌ها را به سبد میوه برسان.



من و باغ و گیاهان



سینا و سارا پشت سر عمو می آمدند که ناگهان باغچه ای پر از گل های زیبا دیدند. سینا پرسید: «این گل ها میوه می دهند؟» عمو گفت: «نه پسرم.» سینا گفت: «پس چرا آن ها را کاشتید؟» عمو دستی به سر سینا کشید و گفت: «پسرم، این گل ها را برای زیبایی باغ می کاریم. گل ها هوا را خوش بو می کنند.» سارا به زنبوری اشاره کرد و گفت: «این زنبورهای کوچولو، از این گل ها عسل درست می کنند.»

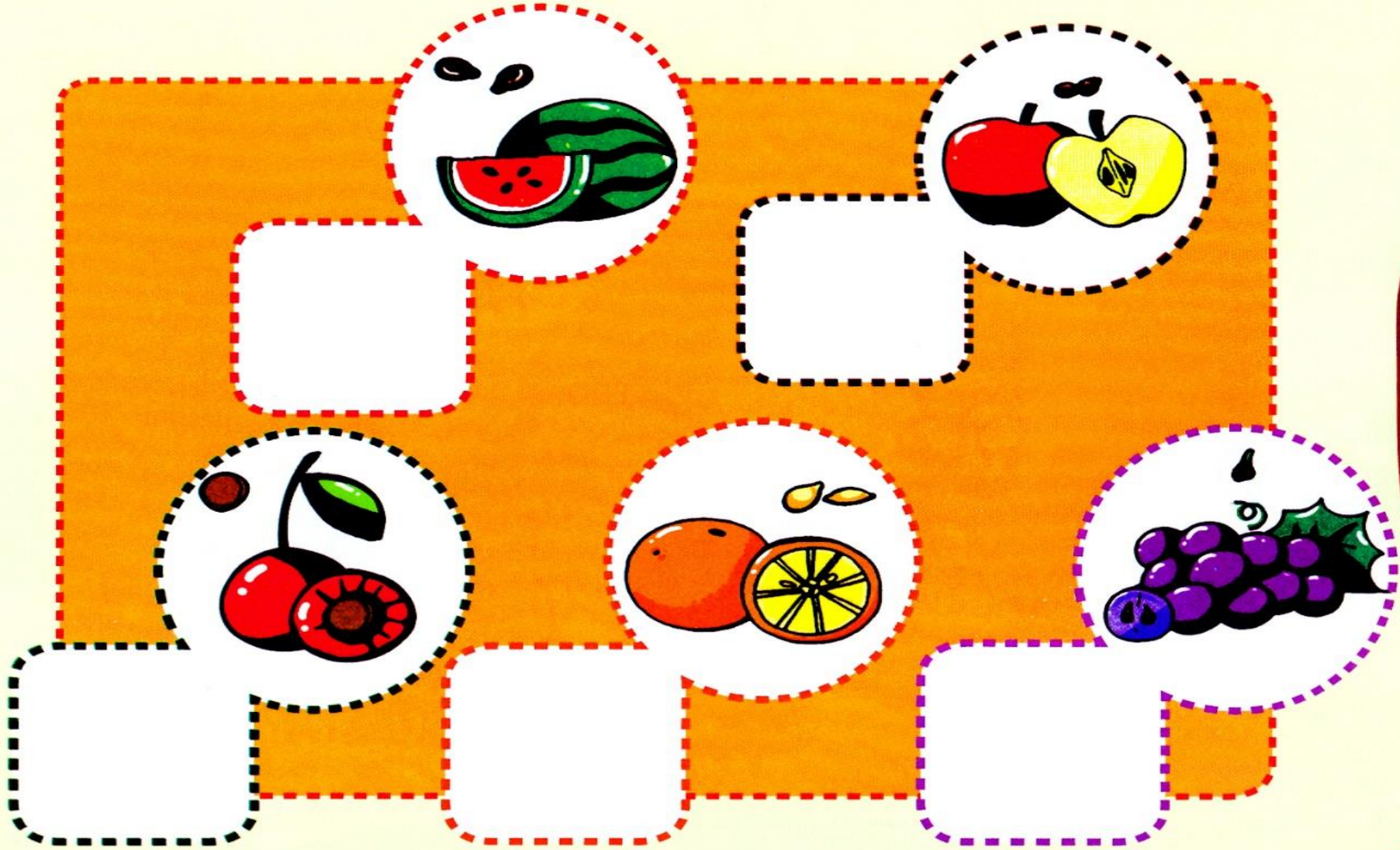


گل قشنگم، می توانی نقاشی انگشتی بکشی؟
آفرین به تو! چندتا گل زیبا بکش.

من و باغ و گیاهان



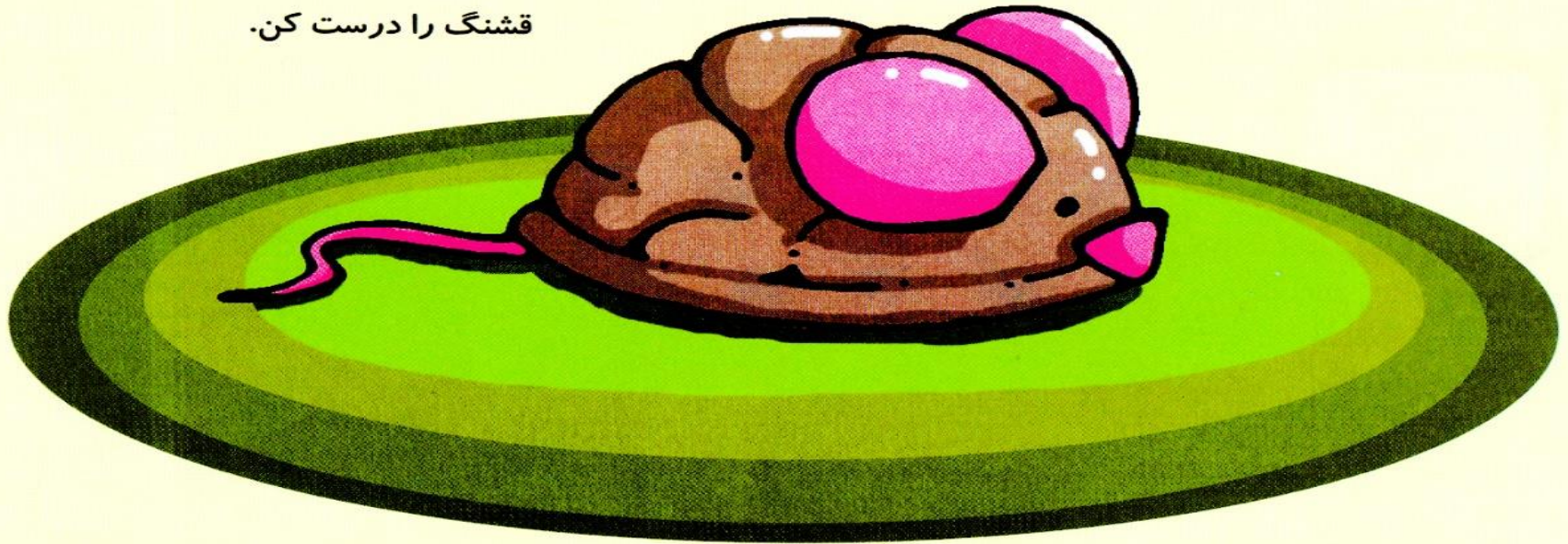
دلبندم، اسم این میوه ها را می دانی؟ دانه ی هر کدام را که می توانی پیدا کن و در کنار آن بچسبان.



من و باغ و گیاهان



عزیزم، تو هم دوست داری یک لاک پشت و یک موش درست کنی؟
پس با کمک مربی‌ات با پوست گردو و کاغذ رنگی این کاردستی‌های
قشنگ را درست کن.



عزیزم، دور میوه‌ها خط قرمز و دور سبزی‌ها خط آبی بکش.

من و باغ و گیاهان

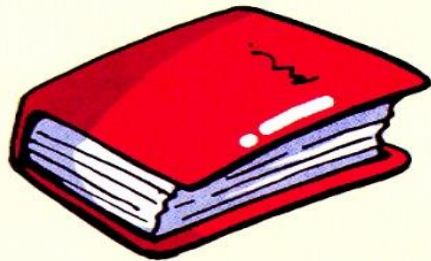
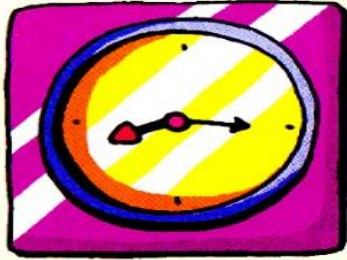
۳۱



سینا درختی را نشان داد و گفت: «عموجان، درست است که بعضی از درخت‌ها میوه ندارند، اما سایه‌ی خوبی دارند.» عمو گفت: «بله. وقتی هوا گرم است؛ زیر سایه‌ی درخت‌ها می‌نشینیم؛ همچنین از چوب درخت‌ها وسیله‌های زیادی می‌توان ساخت، مثل میز و صندلی.» سارا گفت: «حتی دفتر، مداد و کتاب از چوب ساخته شده‌اند.» سینا گفت: «تازه می‌توانیم برای درست کردن آتش، از چوب استفاده کنیم.» عمو گفت: «آفرین! هر دوی شما درست گفتید.»



گل قشنگم، وسیله‌هایی را که از چوب درست شده‌اند، نشان بده و دورشان خط بکش.



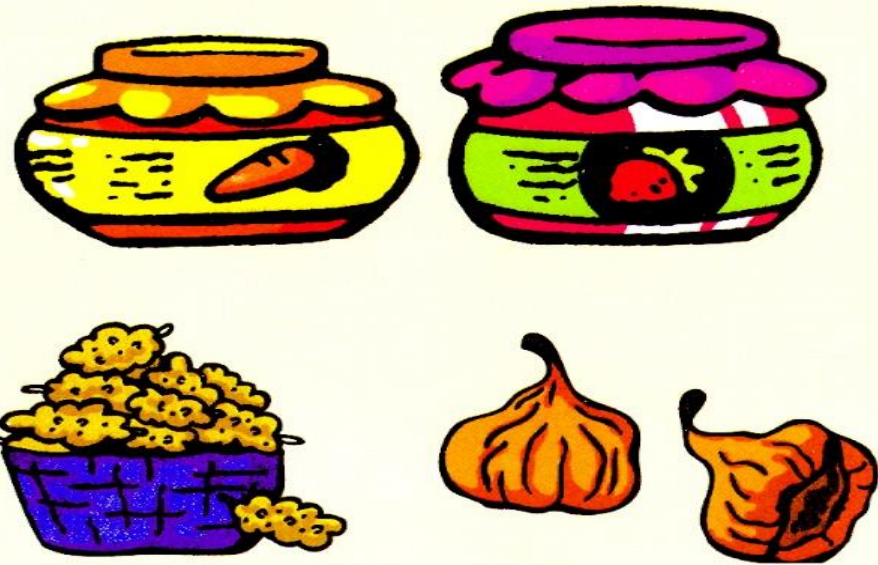
من و باغ و گیاهان





عمو گفت: «ما از دانه بعضی گیاهان مانند آفتاب گردان، ذرت و زیتون روغن به دست می آوریم.» سینا گفت: «عمو، مامان من این روغن ها را در غذا می ریزد.»

سارا گفت: «عمو جان مامان از میوه ها، مرباها و شربت های خوش مزه درست می کند.» سینا گفت: «بعضی وقت ها میوه برایمان خشک می کند. مثل انجیر، توت و زردآلو.» عمو خندید: «فهمیدم، شما گرسنه هستید؛ برویم آشپزخانه تا غذا بخوریم.»

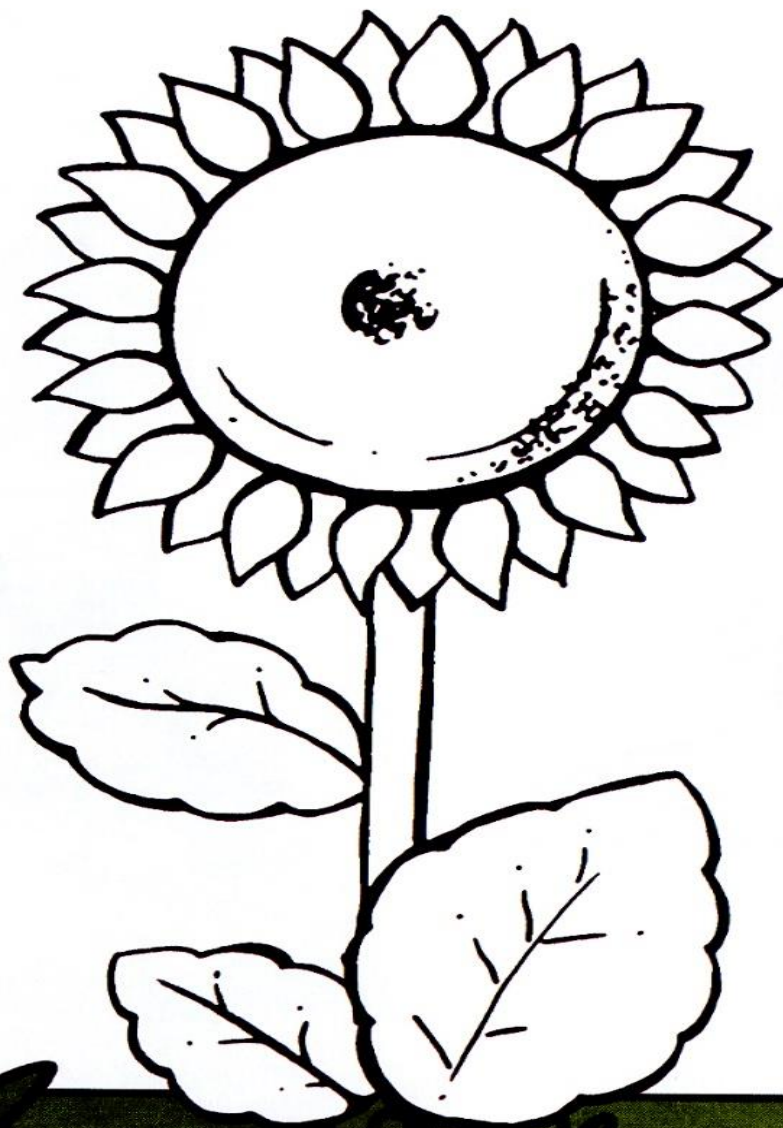


من و باغ و گیاهان

چقدر خوب است که با میوه ها می شود مربا و کیک و بستنی درست کرد. خدایا، من همه این ها را دوست دارم و به خاطرش از تو ممنونم.



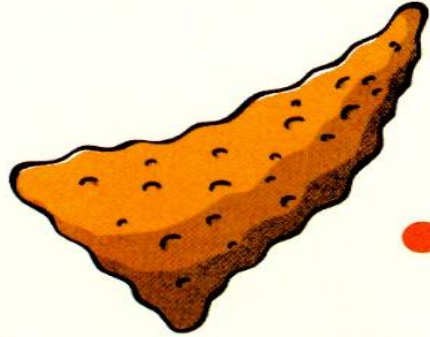
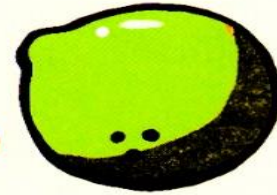
دلبندم، این گل آفتاب گردان زیبا را رنگ آمیزی کن تا زیبا شود.
بعد چند دانه‌ی آفتاب گردان پایین صفحه بچسبان.



من و باغ و گیاهان



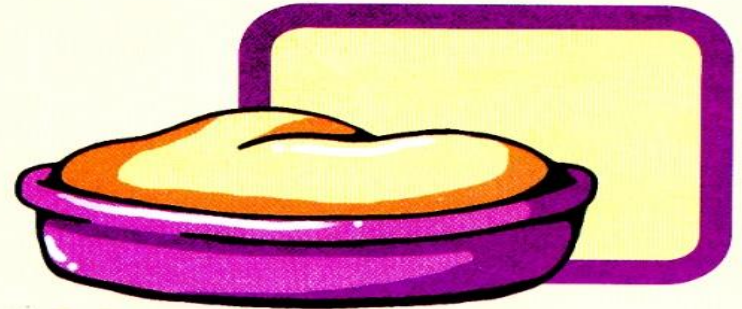
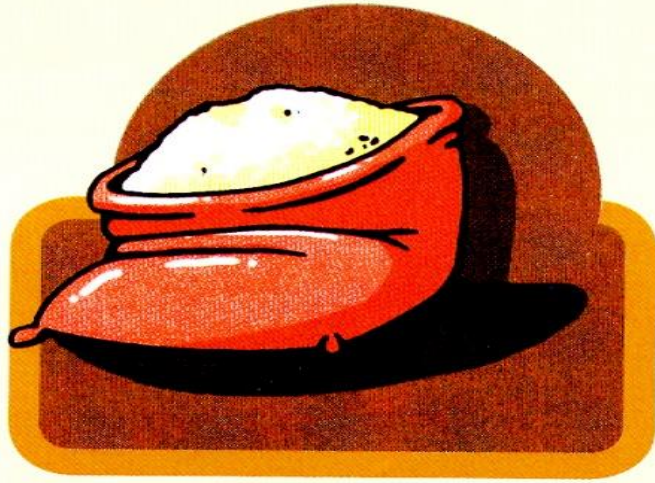
عزیزم، سارا نمی‌داند کدام تصویرها باهم ارتباط دارند؛
آنها را نشان بده و با یک خط به هم وصل کن.



من و باغ و گیاهان




قشنگم، به این تصویرها نگاه کن و داستانش را تعریف کن.



من و باغ و گیاهان





سینا و سارا با اعمو به آشپزخانه رفتند.
سارا و سینا گفتند: «چه قدر خوراکی‌های
خوش‌مزه این‌جا هست.»
عمو گفت: «عزیزان من، از هر کدام که
می‌خواهید، می‌توانید بخورید. نوش جان!»

خدای خوبم، کمک کن تا از میوه‌ی درخت‌ها به درستی استفاده کنم.



